



# تاریخ معاصر



## بایدها و نبایدهای یک راه

چه آسیب‌های درونی متوجه راه سوم است؟ راهی ناتواسته و پرمخاطره با بیشترین تولیدات فرهنگی و تأثیرات اجتماعی در تاریخ معاصر ایران. راهی که تاکنون قادر بوده هر چند یکبار موج دموکراسی خواهی را رقم بزند و ناخودآگاهی تاریخی را به انباشتی از خودآگاهی و تجربه برای گروه‌های مختلف اجتماعی تبدیل کند. آسیب‌شناسی این مخاطرات در حوزه اندیشه‌ورزی و راه و روش انسجام بخشی حایز اهمیت است. در میزگرد حاضر دکتر نوذری راه سوم را داینامیک و فعال می‌داند و معتقد است اگر راه مذکور فراست خود انتقادی را هم چون نسل‌های مختلف فراتکفوری‌ها بر جان بخرد، و از راه به روش شناخت ویژه‌ای نزول نکند، دچار خطر ایدئولوژی زدگی نخواهد شد.

آسیب شناسی راه سوم در میزگردی با حضور حسین علی نوذری و سعید مقیمی

## بایدها و نبایدهای یک راه



◀ فروزان آصف نخعی | fan1339@gmail.com

نخواهد شد. او آثار زیادی از جمله «بازخوانی هابرماس» نشر چشمه و «صور تبندی مدرنیته و پست مدرنیته» تالیف کرده است. در این میزگرد دکتر مقیمی استاد دانشگاه، انقلاب اسلامی ایران را نتیجه‌ی آموزه‌های این راه می‌داند و معتقد است اگر راه مذکور منجر به احترام روشنفکران به شناخت دیگر گروه‌های فکری شود، راه میمون و مبارکی را آغاز کرده است، ولی اگر از وجه تسمیه خارج شده، تبدیل به روشی مدعی بیداری شود، خطر بزرگی فرا راه آن خواهد بود. او طی ۸ سال گذشته ۲ کتاب با نام های «اندیشه‌های سیاسی مدرس» و «نقش باورهای دینی در اسلامی شدن انقلاب ایران» نگاشته که در دست انتشار قرار دارد. میزگرد حاضر ظرفیت‌ها و مخاطرات راه جدید ایرانیان را در تاریخ معاصر به بررسی نشسته است.

چه آسیب‌های درونی متوجه راه سوم است؟ راهی نانوشته و پرمخاطره با بیشترین تولیدات فرهنگی و تأثیرات اجتماعی در تاریخ معاصر ایران. راهی که تاکنون قادر بوده هر چند یک‌بار موج دموکراسی‌خواهی را رقم بزند و ناخودآگاهی تاریخی را به انباشتی از خودآگاهی و تجربه برای گروه‌های مختلف اجتماعی تبدیل کند. آسیب‌شناسی این مخاطرات در حوزه اندیشه‌ورزی و راه و روش انسجام بخشی حایز اهمیت است. در میزگرد حاضر دکتر نوذری استاد دانشگاه، راه سوم را داینامیک و فعال می‌داند و معتقد است اگر راه مذکور فراست خود انتقادی را هم چون نسل‌های مختلف فرانکفورتی‌ها بر جان بخورد، و از راه به روش شناخت ویژه‌ای نزول نکند، دچار خطر ایدئولوژی زدگی



◀ ماهیت تلاش ایرانیان در تاریخ معاصر و چگونگی تحولات بسترهای زندگی مردم تا چه اندازه موجب بیداری و ایجاد راهی بنام راه سوم شده است؟ راهی که به‌زعم نظریه‌پردازان آن بیشترین تولیدات فرهنگی را به مردم عرضه کرده و آنان را در عرصه عمومی از حوزه ناخودآگاه به حوزه خودآگاه در تحولات اجتماعی سوق داده و موج‌های رفت و برگشت شکست و پیروزی را به‌وجود آورده است؟

نوذری: این که تحولات رخ داده در بستر زندگی مردم تا چه اندازه عمق و ژرفا داشته و ماهیت این فرآیندها چیست؟ آیا ما از خواب تاریخی خود وارد دوره بیداری شده‌ایم؟ به عبارت دیگر آیا ایرانیان توانایی گسست از دوران سنت و ورود به دوران بیداری و مدرن پیدا کرده‌اند؟ من در برشی از فرآیندهای تاریخی جامعه ایران تلاش می‌کنم تصویری از زمان مشروطیت به‌این سو مطرح بکنم و به این سوال پاسخ بدهم که علل و عواملی که سبب شد تا برخی ایرانی‌ها در مقام سوزهای شناساگر و فعال به ضرورت دست زدن به انقلاب مشروطیت اقدام کنند، ریشه در کجا دارد؟ از نظر من یک بخش مهمی از حرکت مذکور برمی‌گردد به درک و دریافتی که روشنفکران و نیروهای فرهیخته یا الیته‌های جامعه داشته‌اند. توده‌ها در ادامه حرکت روشنفکران، خواسته‌ها و مطالبات آنان را دنبال می‌کنند و در بسیاری مواقع آن را عمق و غنا می‌بخشند و در پاره‌ای از موارد حتی جلوتر از آنان حرکت می‌کنند.

◀ اما چه چیزی روشنفکران را به زندگی دیگری با ایده‌آل‌های دیگری سوق داده است؟ نوذری: خلاء قانون و مکانیسم‌هایی که سامان اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مطابق آن رویه‌ها و قواعد

و مطابق با آن پرنسیب‌ها اداره شود. برخی از متفکران در دوره قاجار هم چون مستشارالدوله در رساله «یک کلمه» به‌درستی عمده مشکلات فردی و اجتماعی حوزه‌های اخلاق، اقتصاد، دین، سیاست، آموزش و پرورش، و فرهنگ و ادب را فقدان این یک کلمه یعنی قانون مطرح کرده است. با این‌همه در زمان پیروزی مشروطیت، از سوی مشروطه خواهان تصویر و دریافت روشن و دقیقی از مفهوم قانون، قانونمندی و قانون اساسی از سوی مشروطه‌خواهان ارائه نشده بود و تنها به مفاهیمی کلی بسنده کرده بودند. آنان با این کلیات می‌خواستند وارد فضایی بشوند که کشورهای اروپایی براساس آن قواعد

سخنرانی سید جمال دوره ناصرالدین شاه را با مقایسه با وضعیت قرون وسطی و حاکمیت کلیسا، وضعیت به مراتب سیاه‌تر تلقی و آن را با اشاره به امثال پتراک و دیگران در ایتالیا قرن چهاردهم که در نامه‌های اعتراضی خود به پاپ، ۱۰۰۰ سال حاکمیت کلیسا را نکبت‌بار و سیاه نامیده بودند، شبیه و مقایسه می‌کند.

امر دیگری که آنان را به رفتن به سمت ایجاد تحول و دگرگونی سوق داد، تکوین تحول در عرصه‌ی بین‌المللی و در عرصه‌ی نظام‌های سیاسی و اجتماعی جهان به‌ویژه در غرب بود. فرآیندی که دست‌کم از دوران رنسانس یعنی زمان نوزایی از قرن ۱۴ و ۱۵ آغاز شد و با فرآیند بسیار وسیع مانند رفرماسیون اصلاح دینی ادامه یافت. سپس در عصر روشننگری دستاوردهای آن دو حرکت، تمام قد در عرصه اجتماعی ظهور یافتند. انقلاب صنعتی این فرآیند را با پیشرفت در عرصه‌های حمل‌ونقل، ارتباطات و... تشدید کرد. این حرکت‌ها در غرب یک نوع انتقال و جابه‌جایی پارادایمیک را آماده کرد؛ یعنی دوران انتقال از ماقبل مدرن و سنت به دوران مدرن.

این عامل بیرونی چه بخواهیم و چه نخواهیم جامعه را به سوی گذار از شرایط دوران سنت، سوق داد تا جایی که از نظر برخی متفکران و روشنفکران چپ‌گرای متأثر از سوسیالیسم اروپایی و بعدها اندیشه‌های مارکسی، و چه روشنفکران لیبرالیست، این عبور را یک عبور جبری و دترمینیستی می‌دانستند. مثال‌های کلیشهای مانند نقل قول از تقی زاده در واقع بیانگر نگرش جبرگرایانه در ضرورت انتقال و ضرورت گذار است.

◀ **آقای نوذری به برخی اختلال‌ها در روشنفکران در انتقال برخی مضامین از جمله قانون به ایران اشاره کردند، اما نظریه پردازان راه سوم، بر یک تمایز اساسی میان نگاه تقلیدی صرف و هواداران آن و تغییر به رویکرد به مسایل درونی و اندیشه‌ورزی، فارغ از مذهبی بودن و یا مذهبی نبودن، تاکید دارند؟**

**مقیمي:** با استفاده از بحث آقای دکتر نوذری تاکید می‌کنم در عصر مشروطیت، یک تفاوت منظر به‌عنوان اصل، در دو وجه عینی و ذهنی اتفاق افتاده که بخش عمده آن در مواجهه ما با دنیای بیرونی، در وجه استعماری و علم و پیشرفت دنیای مدرن روی داده است. این تفاوت منظر خود بر اصل پیشینی دیگر مبنی بر این که تغییر در همه جوامع روی می‌دهد، متکی است. براین مبنای زمانی که اسلام نیز به‌عنوان یک منظر، گفت‌وگویی جدید ظهور کرد، بخشی از سنت‌ها با چالش مواجه شدند. بنابراین در تغییر اجتماعی، گفت‌وگوی قبلی با گفت‌وگوی جدید سطحی از تعارض را حتما تجربه خواهد کرد.

اما کسانی دچار تفاوت منظر می‌شوند که مواجهه ذهنی و عینی را با دنیای جدید تجربه کرده باشند. اما به‌طور طبیعی در موج اولیه، تفاوت منظر، بیشتر عینی است. آدمی مثل مستشارالدوله، امیرکبیر، یا حتی عباس میرزا در جنگ ایران و روس، بخشی از دنیای جدید را تجربه کردند که خود حکایت از تجربه اولیه عینی ما می‌کند. البته وقتی به تجربه عینی، وجه ذهنی اضافه می‌شود، نقصان آن کاهش می‌یابد. از این‌رو، بخشی از آن نقصان، مربوط به نابالغی عمومی و گریزناپذیر است و هرچه با موج اول مدرنیته این موضوع را سنجش می‌کنیم این نابالغی، عمق بیشتری دارد. بنابراین من قبل از آن که بخواهم بخش تجدخواه را محکوم کنم که به‌درستی موضوع را درک نکرده‌اند، می‌خواهم بگویم این عدم درک درواقع یک معنای شناخت‌شناسی در پشت خود نهفته دارد که طبیعی است.

◀ **ابعادی که شما مطرح می‌فرمایید، تنها ابعاد شناخت‌شناسی دارد یا از منظر ظرفیت‌های تاریخی، روشنفکر خود تجربه احیای قانون را ندارد و به این مرحله وارد نشده است؟**

**مقیمي:** در این نابالغی عمومی، فرهنگ، سیاست، تجربه تاریخی، خلق خو و... نقش دارند، ولی باید بپرسیم که تغییر و یا شیفت پارادایمی در خود غرب مگر یک‌روزه روی داده است؟ چرا باید انتظار داشته باشیم که روشنفکر یا نخبه آن زمان، با ۱۰ سال مشاهده دنیای غرب، بخواهد همه آن را به درستی درک کند. نکته بعدی گفت‌وگویی است که آخوندزاده با مستشارالدوله در مکاتباتش دارد. آخوندزاده، مستشارالدوله را متهم می‌کند که عمق غرب را درک نکرده و فکر می‌کند با آن یک کلمه، می‌تواند همه آن ساختار را تغییر بدهد. از این نظر دیدگاه آخوندزاده بر مستشارالدوله می‌چربد. ولی نباید فراموش کنیم که فهم قانون و دنیای مدرنیته در خود غرب هم هنوز سامان نیافته است. متفکران غربی هم دارای این چندگانگی و تعارض اندیشگی هستند اما احتمالا با تفاوت‌هایی با ما. از این‌رو موضوع آن گونه که گمان می‌کنیم خیلی روشن و ملموس نیست. آدمی مانند مارکس هم درگیر کمون پاریس است و می‌خواهد فهم کند که کمون پاریس چرا برآمده و چرا شکست خورده است؟

اما نکته سوم مربوط به راه سوم است. برخلاف تصور، از همان ابتدای برخورد با دنیای مدرن، ایرانیان بر روی راه سوم فکر کرده‌اند. راه سوم در یک کلمه مستشارالدوله وجود دارد و این موضوع، گفت‌مان جدید روشنفکری ایران نیست. بنابراین در این مواجهه از همان ابتدا دنبال راه سوم بوده‌ایم. مستشارالدوله تلاش کرد برخی ابعاد قانون فرانسه و بلژیک را با استناد به احادیث و قرآن توجیه کند. این‌جا کمی راحت‌تر می‌توانیم بروی راه سوم تمرکز کنیم و ببینیم که راه سوم چرا روی داده است؟ از نظر تاریخی معتقدم راه سوم همواره وجود داشته و بیشتر معطوف به کردار و عمل اجتماعی بوده است، به‌نجوی که همواره ساخت‌های محدود کننده چارچوب‌های ایدئولوژیک، با بن‌بست در کار کردها و سیاست‌هایشان، راه سوم را دوباره به شکل جد به‌عنوان یک راه‌کار بر ساخته‌اند. به‌طور مثال در چپ‌ها آقای خلیل ملکی چنین کرده است. به‌عبارت دیگر مشکل آن جایی است که راه سوم به‌جای آن که معطوف به شناخت باشد، معطوف به عمل سیاسی بوده و در این حوزه این عمل سیاسی بوده که راه سوم را برجسته کرده، حال می‌خواهد خلیل ملکی باشد یا دکتر سرورش. آنان در گفت‌مان، ایدئولوژی را به‌عنوان راه‌کار برتر مطرح می‌کنند، و در حوزه‌ی عمل، محدودیت‌ها، آنان را به گفت‌مان راه سوم سوق می‌دهد. از این منظر، ایدئولوگ بر ساخته شده و ایدئولوژی عمل خودش را مطرح می‌کند. به‌طور طبیعی نقطه‌ی عزیمت این

اداره می‌شدند. این درحالی بود که هنوز مفهوم شهروند حتی با انقلاب مشروطه مطرح نشده بود.

◀ **چرا با آن که مشروطه‌خواهان تحول را در چارچوب شریعت جست‌وجو می‌کردند، ولی روشنفکران چنین تعبیری از قانون را دنبال می‌کردند؟ به‌طور مثال ملکم خان مطرح می‌کند که شکم می‌درند بدون قانون و... چرا روشنفکران گمان می‌کردند با برخورد با بدنه حقوقی و قانون خواهی، سامانه‌های جامعه مدرن رقم خواهد خورد؟**

**نوذری:** روشنفکران ابتدا تلاش می‌کردند به مفهوم قانون صیغه بومی بدهند، یعنی همان چیزی که از آن به منابع دینی و قوانین شرع یاد می‌کنیم. اما آن بخش اساسی و مفهوم مهم‌تری که از مفهوم قانون اراده می‌کردند درواقع نگاهی بود که روشنفکران امثال طالبوف، ملکم خان، شهدای ثلاث و دیگران با توجه به حضوری که در غرب داشتند مطرح می‌کردند. این‌ها درک و دریافتی از مفهوم قانون به معنای غربی کلمه داشتند که بیشتر خواست‌شان برای انتقال مفهوم قانون به جامعه ایران در واقع بیانگر انتقال همان تصویری بود که آنان از غرب داشتند. اما فراموش نکنیم که بر سر راه انتقال این تصویر و برداشت موانع اساسی وجود داشت، ضمن این که خود این برداشت هم منطبق با واقع نبود. به‌نوعی کپی‌برداری‌ای بود که شاید به دلیل نوع استنباط ناقص و نیمه‌تمام آنان از جامعه ایران انجام می‌شد. به‌عبارت دیگر آنان این فراست را داشتند که اگر بخواهند تمام آنچه را که در قانون اساسی بلژیک و فرانسه، به‌صورت تمام عیار به جامعه ایرانی منتقل کنند، به‌طور قطع با یک چالش و یا اصطحاک بین این ماده و صورت مواجه می‌شوند. از این‌رو به جرح و تعدیل در آن دریافت و انتقال آن به جامعه ایرانی اقدام کردند. نظر دیگر درک و دریافت روشنفکران از مفاهیم غربی را به‌طور اساسی ناقص می‌داند و معتقد است آنان یک برداشت مثله شده و ابتر را منتقل کردند، و سبب شد تا تنها سطوح بیرونی را استخراج کرده و انتقال بدهند.

◀ **به‌عبارت دیگر اگر در وجه سلبی استبداد به درستی تاکید داشتند مثل سید جمال، اما در طرح جایگزین مانند ملکم خان به ساختارهای مؤثر، پندار نمی‌کردند که منجر به تولد قانون در آن جوامع شده بود توجه نکرده بودند؟**

**نوذری:** به‌هرحال واقعیت این است که به ضرورت‌های تحول پی برده بودند. در نطق مفصل سید جمال در پارلمان بریتانیا به این موضوع شده بود. در آن



در زمان پیروزی مشروطیت، تنها به مفاهیمی کلی از قانون بسند کرده بودند. آنان با این کلیات می‌خواستند وارد فضایی بشوند که کشورهای اروپایی براساس آن قواعد اداره می‌شدند. این درحالی بود که هنوز مفهوم شهروند حتی با انقلاب مشروطه مطرح نشده بود



برخلاف تصور، از همان ابتدای برخورد با دنیای مدرن، ایرانیان بر روی راه سوم فکر کرده‌اند. راه سوم در «یک کلمه» مستشارالدوله وجود دارد. مستشارالدوله تلاش کرد برخی ابعاد قانون فرانسه و بلژیک را با استناد به احادیث و قرآن توجیه کند

ساختار گفتمانی، در کنش اجتماعی و سیاسی است. بنابراین مشکل آن جا هویدا می‌شود که آیا راه سوم گونه‌ای از شناخت از خود و جهان است، یا درواقع یک امر سیاسی بر ساخته شده از گفتمان‌های ایدئولوژیک است که بیشتر معطوف فعل سیاسی بوده و حالا درجایی با محدودیت مواجه شده است؟

اما مگر شناخت بدون پرابلم و مسئله، به‌ویژه مسئله اجتماعی ممکن است؟  
نوذری: پرابلماتیک مسئله هم همین جا است. یعنی وقتی راه سوم به‌عنوان یک آلترناتیو، یک پارادایم بدیل مطرح می‌شود، تا آن جایی که به استنباط‌ها، برداشت‌ها و تلاش‌ها برای انتقال آن‌ها به جامعه به‌طور عینی و عملی اقدام می‌کند، مشکلی ندارد، اما به محض این‌که به جایی می‌رسد که با مفهومی به‌نام هویت می‌خواهد موجودیت خودش را نشان بدهد، و در چارچوب ارائه راه حل عرض اندام کند، به‌طور اجتناب‌ناپذیری هویت خود را در قالب ایدئولوژی برسازی می‌کند. می‌خواهد ایدئولوژی چپ باشد و یا راه سوم نیروهای مذهبی که به‌ویژه از دهه ۴۰ به این سو مطرح می‌شوند. البته برخلاف آقای دکتر، من دکتر سروش را نماینده راه سوم نمی‌دانم، من نماینده راه سوم را از سال‌های دهه ۴۰ در جریان نیروهایی که اصطلاحاً نیروهای ملی-مذهبی یاد می‌شود، بیشتر پی می‌گیرم. بنابراین زمانی که راه سوم در قالب یک ایدئولوژی بازنامایی می‌شود، دچار همان نقض‌ها و گرفتاری‌ها و گسست‌هایی می‌شود که جریان‌های دیگری که راه سوم را بدیل در برابر آن‌ها مطرح کردند، دچارش شده بودند.

آیا مسئله مداری به‌منابه روش که در بستر زندگی جاری است، خود علیه کلیشه‌های ایدئولوژیک بر نمی‌خیزد و آن را کنار نمی‌زند؟

مقیمی: واقعیت آن است که متفکران و فعالان سیاسی ما مدعی هستند که با مسئله برخورد می‌کنند. اما صرف برخورد، نکته کلیدی نیست. بلکه مهم آن است که ببینیم یا چه روشی برخورد می‌شود. همان‌طور که می‌دانید در ایدئولوژی نوعی مادیت وجود دارد، یعنی معطوف به عمل اجتماعی است و صرفاً یک بحث نظری و انتزاعی نیست. گفتمان خودش را دارد. به‌همین دلیل مشکل بحث راه سوم این است که بیش از این‌که بر ساخته از مفاهیم شناختی باشد، بیشتر معطوف به عمل اجتماعی است که در واقع آن را سر بزنگاه‌های تاریخ محدود کرده و آن را وارد گفت‌وگو می‌کند. من بحث دکتر سروش را از این نظر مطرح نکردم که می‌خواهد گفتمان دیگری را در عرصه عمل سیاسی و اجتماعی انجام بدهند، به‌طور روشنفکر دینی می‌خواهند گفتمان دینی را در گفتمان دینی قبلی خودشان باز می‌کنند. قبلاً هم گفته‌ام، خود انقلاب هم عملی دارنده راه سومی را در گفتمان دینی قبلی خودشان باز می‌کنند. قبلاً هم گفته‌ام، خود انقلاب هم یک راه سوم است. در واقع دکتر سروش هم در یک دورمای با آن گفتمان سیاسی عمل کرد و به تدریج با بخشی از محدودیت گفتمان ایدئولوژیک مواجه شد. به‌همین دلیل بازخوانی مجدد از یک امر ضروری تلقی کرد. آن چیزی که در راه سوم می‌تواند از دهه بیست و یکم، است که نسبت به دهه بیست و یکم، چیزی هم چون تاریخ، هویت، نیازهای سیاسی و اجتماعی، وقتی از ساخت ایدئولوژیک اخذ شود، بخشی از مبانی شناخت خود را به دلیل معطوف به عمل اجتماعی بودنش، قربانی کند یا نادیده بگیرد.

عطف به عمل اجتماعی تا چه اندازه با عطف به مسئله اجتماعی، یک‌سان است؟  
مقیمی: مشکل این است که ساخت ایدئولوژیک، خیلی به این قسمت طعن می‌زند تا شناخت اجتماعی، به‌عبارت دیگر دغدغه اصلی این است که دنیای مدرن در واقع به زعم مارشال برمن دارای ساختار خودش است. در واقع هرگاه ساخت روشنفکری ما مدرنیته را با غرب‌گرایی یکی می‌گیرد نشان دهند بخشی از مشکل است. چرا که رویکردش به دنیای مدرن، سیاسی است نه اساس مفهوم شناخت. وقتی دارای مفهوم شناختی باشد، دیگر مفهوم مدرنیته مفهوم غربی و غرب‌گرایی تلقی نمی‌شود. من نمی‌خواهم بگویم که مدرنیته از آلمان‌های فرهنگ غرب متأثر نیست، که مطمئناً هست، اما مبانی شناختی انسان که به‌عنوان وجه مشترک خودمان و جهان شناخت داریم، دیگر الزاماً مفهوم غربی پیدا نمی‌کند، مگر این‌که در واقع اسیر یک آلمان ایدئولوژیک باشد مثل جلال آل احمد که در واقع قضیه را تقلیل به مفهوم غرب داد. در این‌جا، امکان شناخت در راه سوم، امکانی واقعی نمی‌شود. دوباره بخشی از گفتمان و عمل اجتماعی‌ای می‌شود که خلیل ملکی، جلال و یا دیگران درواقع به‌نوعی ادامه داده‌اند.

آقای دکتر مقیمی مطرح می‌فرمایند که موضوع شناخت موضوع عمده است، اما آیا مناسبات تولید و باز تولید فرهنگ و علم مهم به‌نظر نمی‌رسند؟  
نوذری: ابتدا راه سوم به‌طور قطع به‌عنوان یک راه و بدیل مطرح بوده و هست. به‌عبارتی ما نمی‌توانیم آن را انکار کنیم. نکته مهم این است که راه سوم نیز از نگاه من به‌طور قطع به منزله‌ی یک نوع نگرش و منظر دید است، و البته افق و منظر دیدی متفاوت در برخورد با مسایل و پدیده‌ها، و نه طرح مسایل و پدیده‌های متفاوت. مسایلی مانند پدیده حاکمیت، سیاست، دموکراسی، آزادی، سانسور، نظام استبدادی و... این‌ها همه مسایل خاص و عامی است که در جامعه وجود دارد. حال راه سوم به‌عنوان یک راه بدیل که وجودش در تاریخ معاصر انکارناپذیر است، از منظری متفاوت تلاش می‌کند به این مسایل نظر بیفکند و راه حل ارائه بدهد. نکته دیگر آن است که تا چه اندازه در برخورد با این مسایل براساس الگوها و رویه‌ها و روش‌های شناخته شده حرکت کرده است؟

موضوع دیگر این است که برخلاف تصور آقای دکتر مقیمی، گیریم که به روش‌ها نیز مجهز بوده است، ولی آیا قابلیت‌ها، پتانسیل و ظرفیت‌های لازم درونی و بیرونی را برای برخورد و برای حل مسایل داشتند یا خیر؟ دیگر این‌که آیا روش‌ها و مکانیسم‌ها و ابزارهای لازم و مقتضی برای برخورد با این مسایل را داشتند؟ در عین حال معضلی که راه سوم در جامعه ایران تشخیص داده بود، اگر بر فرایند دموکراتیزاسیون متمرکز کنیم، و آن را بر مفاهیمی مانند دموکراسی، آزادی، برابری، حقوق، مزایا، منزلت‌ها و شئون مترتب بر و ناشی از فرایند دموکراتیزاسیون برای احاد جامعه تلقی کنیم، حالا باید ببینیم که راه سوم در برخورد به این مسئله و حل ابعاد آن چگونه برخورد کرده و آیا موفق بوده یا خیر؟  
راه سومی‌ها معتقدند که اصل راه از پروژه‌های تعریف شده در آن متفاوت است و راه

قابل تقلیل به پروژه نیست؟ آیا شما می‌خواهید راه را با توجه به پروژه‌های مختلفی که در آن وجود داشته تعریف نکنید مثل پروژه سید جمال و یا در تاریخ متأخر پروژه مصدق و یا پروژه شریعتی. با این مضمون تجربه زیسته ایرانیان در تاریخ معاصر مشحون از مفاهیمی چون دموکراسی، آزادی، استبداد، عدالت و... می‌شود. بنابراین در تاریخ معاصر مهم است که رابطه‌ی میان پروژه و راه را چگونه صورت‌بندی می‌کنید؟ بنابراین بسیار مهم است که راه چگونه به پروژه وابسته است و چگونه شخصیت مستقل خودش را از پروژه حفظ می‌کند؟ ضمن این‌که آیا شکست پروژه به‌معنای شکست راه است؟

مقیمی: به‌طور طبیعی جواب سوال حاضر خیر است. یعنی شکست پروژه شکست راه نیست. ولی مشکلی از ما در تاریخ معاصر حل نمی‌کند زیرا مشکل تاریخی ما این نیست که می‌خواهیم به این دست از پرسش‌ها پاسخ بدهیم یا پاسخ ندهیم. بحث این است که وقتی ابتدا به این سوال جواب دادیم، چه چیزی را جایگزین کرده‌ایم. به همین دلیل است که مسئله شناخت را مطرح می‌کنم. نکته دیگر آن است که برخلاف آن تصور، در دنیای مدرن نیز ما راه سوم داشته‌ایم. وقتی شما آشوب‌های ۱۹۶۸ را در فرانسه دارید، گفتمانی که از سوی فوکو و آلتوسر مطرح می‌شود، مگر متأثر از اتفاقات در آلمان است؟ نظریه گفتمانی که آقای دکتر نوذری ترجمه کرده‌اند در آن جا گفته می‌شود که یکی از بحث‌هایی که بعد از ۱۹۶۸ مطرح شدند، رابطه دانش و قدرت است، به‌نحوی که در سیستم آموزشی فرانسه

مشکل بحث راه سوم این است که بیش از این‌که بر ساخته از مفاهیم شناختی باشد، بیشتر معطوف به عمل اجتماعی است که در واقع آن را سر بزنگاه‌های تاریخ محدود کرده و آن را وارد گفت‌وگو می‌کند



دکتر سعید مقیمی

ساختاری ضروری هستند.

اتفاق یکی از محدودیت‌های روشنفکری ما همین است. ما از روشنفکر یک رستم دستان ساخته‌ایم به نحوی که گمان می‌کنیم، همه چیز را باید انجام بدهد و یا می‌تواند انجام بدهد، درحالی که اصلاً قرار نیست انجام بدهد و این توانایی برای اقدام نیز در او وجود ندارد. این فکر است که خدمت و خیانت‌اش را نیز به پای روشنفکر می‌گذارد. نکته آخر فراموش نکنیم که روشنفکر بخشی از مناسبات است، به این معنا که روشنفکر خود دارای پایگاه اجتماعی و ویژگی فکری است و ممکن است با تأثیر از پایگاه طبقاتی‌اش، برخی از باورها را دارا باشد. همچنین برخلاف تصور غالب، روشنفکر یک فرد خودآگاه و آگاه الزاماً نیست، زیرا روشنفکر هم بخش ناخودآگاه و خلق و خواهی خود را داراست که به این‌ها در مجموعه زیست روشنفکر باید به آن توجه کنیم.

◀ **صرفاً خواستیم بگویم که تحولات در غرب دارای پشتوانه است، درحالی که تجدید طلبان به این پشتوانه آگاه نبوده‌اند و به همین نحو در اخذ و اقتباس دچار اشتباه شده‌اند، درحالی که این آگاهی در روشنفکران دینی و غیردینی راه سومی وجود داشته است.**

مقیمی: من ضرورت این نام‌گذاری را نمی‌فهمم. به عبارت دیگر در جاهایی به لحاظ مبانی شناختی یا آن مشکل پیدا می‌کنم. چرا فکر می‌کنیم که این اتفاقی است که باید نام آن را راه سوم بگذاریم به این معنی که مال ماست؟ دقیقاً این‌جا مشکل پیدا می‌کنم. به این معنا که با راه‌های سوم مواجه می‌شویم. نه راه سوم، وقتی شماره سوم را خاص می‌کنید به این معنی که راه سومی وجود دارد که بیداری را امکان‌پذیر می‌کند، بعد من می‌پرسم این چه ساخت ایدئولوژیک است. که ادعای بیداری دارد و آن را رهبری می‌کند؟ در واقع قید زدن به این راه و نسبت دادن آن به یک جریان فکری، دوباره آن را ایدئولوژیک می‌کند و آگاهی یا بیداری را در اختیار یک ساخت ایدئولوژیک می‌گذارد. بنابراین به لحاظ تاریخی فکر می‌کنم ما بیشتر با راه‌های سوم مواجه هستیم.

◀ **به عبارت دیگر شما تأکید دارید قرائت آنان از راهی که مطرح می‌کنند، لزوماً به این معنا است که خودشان متولی راه‌شان باشند؟ این درحالی است که آنان موجودیت راه سوم را لزوماً مذهبی نمی‌دانند از این رو معتقدند که این راه با تکرار گفتمانی مواجه است نه یک گفتمان ویژه؟**

نوذری: این خصلت وضعیتی است که در حال حاضر در آن به سر می‌بریم. به طور قطع از هر منظری که بنگریم، راه سومی‌ها در برخورد با جامعه، حیات و فعلیت دارند و داینامیک بوده، بنابراین مسئله محور هستند. چون راه سوم همانند راه اول و راه دوم براساس یک سری داعیه‌هایی برای حل معضلات مطرح شده است. گو این که محور و کر اصلی راه سوم در کانتکست‌های تاریخی جامعه ما همواره به طور ذاتی و جلی پدیده‌هایی به نام سانسور، نظام استبدادی، نظام پدرسالاری، سیطره ابعاد و جوانب تعیین کننده و دترمینستی از آنچه به عنوان سنت یاد می‌کنیم، بوده است. البته شیوه‌های برخورد با این مسایل متفاوت بوده است. ضمن این که در مقاطع مختلف تاریخی، مسایل دیگری هم به این مسایل اضافه شده مثل مسایل زیست محیطی، آلودگی، زنان و ... از این رو راه سومی که مدنظرمان هست، ازمنظر تاریخی از یک هویت واحد برخوردار نیست و با در نظر گرفتن یک گفتمان وسیع‌تر و قابل تامل‌تر قابل طرح است. آن گفتمان وسیع‌تر امروزه قابل به این است همه آنچه تاکنون داعیه‌ای ارائه‌ی راه حل داشته‌اند، از اعتبار افتاده‌اند یا دچار گسست، تعلیق و در نهایت ناکامی‌هایی شده‌اند. و راحل‌های کلی یا روایت‌های کلان مطرح شده در عصر مدرن، انتفاع و کاربری‌شان و قابلیت اتکا و اطمینان خود را از دست داده‌اند. از این رو راه سومی که خصلت کلان‌نگرانه و داعیه‌ی ارائه‌ی تنها راه حل را داشته باشد، به طریق اولی اعتبار و مشروعیت خود را زیر سؤال می‌برد. بنابراین بهتر است راه سومی را در نظر بگیریم که جریان‌های مختلفی می‌توانند مدعی آن باشند.

◀ **به عنوان یک اندیشمند سیاسی مهم‌ترین گره اصلی راه سوم را براساس مبحث پیش گفته خود چه می‌دانید؟**

نوذری: گره اصلی راه سوم، در علت ناکامی‌شان در تاریخ معاصر متبلور شده است. یک سری پیش فرض‌ها و چارچوب‌های مشخص از پیش تعیین شده به عنوان امور بدیهی و مسلّم، که باید براساس آن‌ها، چارچوب‌ها شکل بگیرند، گیر اساسی پارادایم‌های راه سومی بوده است. چنان که گیر پارادایم‌های راه اول و راه دوم نیز بوده و آن‌ها را در شرایط بن‌بست و شرایط عدم خروج قرار داده و حتی زمینه‌های افول آن‌ها را فراهم آورده است. زیرا حرکت خود را بر ایدئولوژی اعم از ایدئولوژی‌های چپ یا ایدئولوژی‌های راست، و بر مبنای اموری از پیش تعیین شده و مقدس‌مانه شکل داده‌اند. این درحالی است که واقعیت‌ها و حل آن‌ها نیازمند انعطاف، تغییر موضع و تغییر منظر است. درحالی که نگاه ایدئولوژیک انعطاف را تا جای مشخصی می‌پذیرد، و فراتر از آن، مفهوم ارتداد و دیگر مفاهیم از این دست را مطرح می‌کند و خطوط قرمز، اجازه انعطاف بیشتر را از آنان می‌ستاند. درحالی که راه سوم چه در جامعه اروپا و چه در جامعه ایران با تنوع و شمار وسیع و لاتعد و لایحسابی از معضلات و مسایل و گرفت و گیرها سروکار دارند که برخورد با هریک از این مسایل، نیازمند ابزار خود است و ما نمی‌توانیم با یک راه به حل مسایل بی شمار حوزه‌های زیست‌جهان انسان بپردازیم.

◀ **برای این موضوع آنان معتقد به نگاه انتقادی در توجه به سنت و تبارشناسی آن برای حل مسایل امروز و ایجاد افق‌های جدید هستند که این امر نیز از نگاه آنان در خرد جمعی نهفته است؟ آیا این خود به معنای ظرفیت‌های تجدیدنظر طلبی نیست؟**

نوذری: این امر لازم‌هاش این است که قابلیت‌های جریان سومی، مبتنی بر مکانیسم‌های انتقاد و انتقاد از خود باشد تا در برابر بن‌بست‌ها بتواند راه‌گشایی داشته باشد و چیزی به عنوان امر مقدس، مانع نشود. این موضوع خود مستلزم خارج شدن از کلیشه‌ها و نگرش‌های ایدئولوژیک و از تدوین کسی است. برای

این مطرح می‌شود که سیستم آموزشی، چگونه الگوهای سرمایه‌داری را به عنوان ارزش‌های واقعی دارد انتقال می‌دهد بنابراین، واقعیت این است که در خود دنیای مدرن هم یک راه و یک برداشت وجود ندارد.

◀ **منتفکران از منظر تاریخی رشد و توسعه اغلب کشورهای غربی را با یک مسیر خطی توضیح می‌دهند. به طور مثال در این مسیر تاریخی، این طبقه است که دولت‌ساز است. در حالی که راه سوم در ایران با طبقه دولت‌ساز سروکار ندارد.**

نوذری: اصلاً با طبقه سروکار ندارد. یعنی اگر فوکو بحث رابطه دانش و قدرت را مطرح می‌کند، قبل‌تر از این بحث با ساختارهایی مواجه است که نابسامانی‌های ناشی از نظم آن در حوزه‌ی شناخت، چنین بحثی را ضروری می‌سازد.

مقیمی: در تاریخ اسپانیا این تعریف طبقه دولت‌ساز دچار مشکل می‌شود. به عبارت دیگر آن هم قاعده نیست. از این منظر گمانم این است که نگاه ما به غرب براساس گفتمان‌های پوزیتیویستی، از قاعده شسته و رفته‌ای سخن می‌گوید. اما واقعیت این است که بسیاری از متفکران غربی این نگرش را نیز قبول نمی‌کنند چرا که در اسپانیا نمی‌توانست طبقه دولت‌ساز باشد زیرا ساختار این کشور با ساختار انگلستان متفاوت است. در بیان نکته دوم، زمانی که درباره روش فهم و فهم روشنفکران بحث می‌کنیم که آیا الزامات امکان تحقق این بحث‌ها وجود دارد، من در این حوزه با شما موافق می‌شوم به این معنا که این گفتمان و بحث‌ها در زمان خودشان نمی‌توانند امکان تحقق داشته باشند و برای ایجاد جامعه دموکراتیک، تغییرات



به طور قطع از هر منظری که بنگریم، راه سومی‌ها در برخورد با جامعه، حیات و فعلیت دارند و داینامیک بوده، بنابراین مسئله محور هستند. محور و کر اصلی راه سوم در کانتکست‌های تاریخی جامعه ما همواره به طور ذاتی و جلی پدیده‌هایی به نام سانسور، نظام استبدادی، نظام پدرسالاری، سیطره ابعاد و جوانب تعیین کننده و دترمینستی از آنچه به عنوان سنت یاد می‌کنیم، بوده است



حسین علی نوذری

مثال نظریه‌های انتقادی فرانکفورتی در نسل‌های اول، دوم، سوم و در نسل چهارم، از کارل گرومبرگ، زیگموند تراکر، بکیرت تا ماکس هورکهایمر، تئودور آدورنو، فرانتس نیومان تا نسل سوم یعنی یورگن هابرماس، و سپس به اصحاب نظریه انتقادی نسل چهارم، همه در برخورد با دست‌کم مسائلی نظری که برای آن‌ها مطرح بوده، خود را مجاب کردند که در ارتباط با معضلات عینی جامعه‌ی سرمایه‌داری صنعتی پیشرفته متاخر، باید از بسیاری کلیشه‌ها و قواعدی که به‌عنوان خطوط اصلی و تعیین‌کننده و دترمینیستیک تلقی می‌شدند، عدول و بازنگری اساسی کنند. به‌طوری که مشاهده می‌کنیم هابرماس دهه‌ی ۶۰ یا هابرماس دهه‌ی ۵۰، با هابرماس دهه‌ی ۷۰، با هابرماس دهه‌ی ۹۰ به‌طور کامل متفاوت هستند. بنابراین ظرفیت‌ها و توانایی‌های راه‌سومی‌ها منوط به‌آن است که تا چه اندازه در این قابلیت‌ها و توانایی‌ها، قابلیت تغییر و دگرگون شدن وجود دارد؟

از منظر تاریخی غرب اساس کار خود را با تردید در رویکردهایی که آن‌ها را امور مسلم می‌دانست آغاز کرد. یعنی آن چیزی که اصطلاحاً به آن روش شک و تردید دکارتی می‌گوییم، مای ایرانی برای یک خانه‌تکانی فکری و نظری و به‌ویژه روشی، متدولوژیک از کجا آغاز خواهیم کرد؟

■ من از بحث آقای دکتر نوذری استفاده و مطرح می‌کنم چالشی که اغلب وجود داشته این است که دموکراسی خواهان همواره خود را در برابر دولت می‌دیدند. اما گرایش فرهنگی در راه سومی‌ها وجود داشته مبنی بر این که باید فرهنگ یا اسلام را نجات داد تا مردم نجات یابند. حرف سید جمال این است که با فرهنگ خرافه‌پرستی نمی‌توان مردمانی توسعه‌خواه پرورش داد. حرف گیدنز و هابرماس نیز چنین است که مگر می‌توانید انسان تراز دموکراسی نداشته باشید، اما دولت دموکراتیک داشته باشید؟ روی دیگر این سخن نیاز ما به تسامح و تساهل و رواداری برای زیست در کنار یکدیگر با صلح و آرامش در عین دارا بودن عقاید مخالف است. مقیمی: اجازه بدهید من هم از بحث دکتر نوذری استفاده‌ای بکنم. همان‌گونه که شما در تدوین سوال‌تان از پاسخ ایشان استفاده کردید. وقتی می‌گویید بله، به یک معنا، شما تکرار شناختی را در یک متن را برای من امکان‌پذیر می‌کنید. دیگری نیز می‌تواند بر مبنای آن، سوال طرح کند، و درواقع یک بحث نیز گسترش یابد. این به‌معنای آن است که از نوعی تکرار شناخت برخورداریم. اگر راه سوم درواقع یک وجه تسمیه و علت نام‌گذاری برای یک نوع تکرار شناختی است، من این را می‌فهمم.

■ همان‌گونه که شما فرمودید راه و روش‌های مختلفی وجود دارد و رنج و تلاش است که به این راه‌ها رسمیت و عینیت می‌بخشد. بنابراین در این امر مشترک‌ایم که علت نام‌گذاری راه سوم می‌تواند مشی آزادی‌خواهانه، عدالت‌طلبانه با روش انتقادی باشد و هرکسی که دغدغه دموکراسی شدن با روش انتقادی و با رویکرد به میراث تاریخی خود داشته باشد، در این راه می‌گنجد؟

مقیمی: بنابراین، راه سوم در اینجا یک وجه تسمیه است و اگر شما مطرح کنید راه سومی در طرز تفکر ایرانیان شکل گرفته که به تدریج به سوی تکرار شناختی می‌رود، من می‌گویم این خیلی خوب است. به عبارت دیگر جامعه روشنفکری ما به تدریج به تکرار شناختی دارد احترام می‌گذارد. درست عکس روشنفکران نسل اول که ممکن بود چنین امری در آنان ضعیف باشد. بنابراین این موضوع یک وجه تسمیه است و بنابراین بنده و شما هم با یکدیگر تعارضی نداریم. زمانی نیز مطرح می‌کنید که علوم انسانی نیاز دارد هرچا می‌رود، با فرهنگ، الگوهای زیستی و تجربیات تاریخی تطابق پیدا بکنند. من این را می‌فهمم. زیرا می‌گویم اگر این کار را نکنند مشکل دارد. حتی مارکس هم معتقد بود که گفتمان‌اش باید مبتنی بر عینیت باشد. اما زمانی به‌من می‌گوید علوم انسانی اسلامی، سپس تحلیل‌تان این است که باید علوم انسانی را اسلامی کنیم، چرا؟ برای این که می‌خواهیم برخی از شاخص‌های فرهنگی‌مان را در تحلیل بیاوریم. این‌جا من باهاش مشکل پیدا می‌کنم. آن قید شناخت، شما را دچار مشکل می‌کند و آن تکراری را که شما به‌عنوان شناخت بهش نیاز دارید، به‌طور ناخودآگاه از دست می‌دهید.

■ بله درست است. روشنفکران دینی نیز به این شق از اسلامی‌سازی، معتقد نیستند. آشکار است که در این شق اسلامی‌سازی بی‌طرفی علمی دچار مشکل می‌شود و به نوعی روایت‌های ایدئولوژیک ما را سوق می‌دهد که ساختن جامعه را یک سویه و یک شکل می‌کند.

مقیمی: بله بحث ضرورت تکرار شناخت است. چرا؟ چون من و شما به این نتیجه رسیدیم که من به‌عنوان انسان توان شناسایی واقعیت را به شکل کامل نخواهم داشت. شناخت هم مفهوم ثابتی نیست که تنها در اختیار من باشد. حتی اگر در مفهوم دینی هم به آن بپردازیم و ابعاد متافیزیکی به آن ببخشیم، این نوع از شناخت در اختیار یک امام معصوم است. بنابراین حتی اگر این مفاهیم را در مفاهیم متافیزیکی بیاوریم، باید یادمان باشد که این مفهوم قید خورده است. می‌توانید متمایل بر حق باشید، اما عین حق نیستید. به همین دلیل وقتی که متمایل به حق هستید، یک امکان رادیکال وجود ندارد، اما وقتی عین حق می‌شوید توهم شناختی پیدا می‌کنید، به تفکر رادیکال داعشی تبدیل می‌شوید.

نکته دیگر که آقای دکتر اشاره فرمودند، شکل‌گیری مای ایرانی است، تا جسارت و رو به گفت و گو را پیدا کنیم. یکی از این جسارت‌ها این است که اصلاً مای ایرانی یعنی چه؟ برخی از موضوعات را تاریخ‌قادر نیست به‌ما بگوید؟ تاریخ یک حساب خوب است، اما برخلاف تصویری که ما داریم، یک حساب پوپولی نیست. در بعضی جاها نیاز داریم مردم، جامعه‌شان را دوباره بسازند و آن را زیاد کنند. اما اگر کسی بخواهد این هویت را تنها براساس تاریخ بر ساخته کند، دچار مشکل جدی می‌شود. تاریخ مثل حساب جاری‌ای می‌ماند که یک میلیارد در آن وجود دارد، که اگر یک چک یک میلیارد و یک ریال بکشید، دیگر قابل پاس کردن نیست. بنابراین اگر می‌خواهید آن چک پاس شود، باید یک ریال را به حساب خود اضافه کنید. از این رو ما باید یک چیزهایی را بسازیم. به همین دلیل هم ما به تکرار شناخت نیازمندیم. در غرب به جای ژست دموکراتیک، با ضرورت شناخت تکرار مواجه‌ایم. این دو با یکدیگر متفاوت است. این که

من ژست دموکراتیک بگیرم بگویم شما هم حرف‌تان را بزنید و این را به قانون مطبوعات تبدیل بکنم نیست، یک تیز و یک ضرورت است. بنابراین اگر راه سوم به عنوان یک وجه تسمیه به من بگوید، با آن زیاد مشکل پیدا نمی‌کنم، اما وقتی از وجه تسمیه‌اش خارج می‌شود، از نظر من می‌تواند خطرناک باشد. اما این را هم نمی‌خواهم بگویم که ایدئولوژی‌ها فارغ از شناخت هستند. بلکه ایدئولوژی‌ها سطحی از واقعیت را می‌توانند بازتابی کنند، نه همه‌ی واقعیت را. این همان بحث آلتوسری و چپ‌های نو است که خیلی خوب به آن می‌پردازند. بنابراین نمی‌خواهم بگویم که از ایدئولوگ‌ها می‌خواهم اجازه پرداختن به موضوعات را بگیرم. اما می‌خواهم ایدئولوگ‌ها این را بپذیرند که ساحتی از یک امکان شناخت را اجازه دارند مطرح کنند اما امکانات شناختی من را نباید محدود کنند.

■ ولی از نگاه راه سومی‌ها امکانات این راه بنابر ساخت تاریخی خود بسیار فراتر از این است. یعنی ایدئولوگ‌ها می‌توانند هم چنان در شناخت از جزمیت خودشان برخوردار باشند، ولی حق ندارند حق دیگری را زایل کنند به این بهانه که بر حق نیستند. به همین دلیل است که راه سوم هیچ‌گاه به پروژه‌های درونی‌اش تقلیل نمی‌یابد و هیچ پروژه‌ای نمی‌تواند مفسر ناب راه سوم به‌عنوان حرف آخر باشد. از این منظر آنان که مدرنیته را به عنوان یک راه ناتمام می‌دانند، می‌توانند بپذیرند که نازیسم و فاشیسم در جنگ جهانی دوم، با میلیون‌ها نفر کشته، حاصل شناخت و تقلیل مدرنیته به این دو مکتب ایدئولوژیک است؟ با همه نقدهایی که می‌توان به مدرنیته وارد کرد ولی تاریخ مدرنیته



بنابراین، راه سوم در اینجا یک وجه تسمیه است و اگر شما مطرح کنید راه سومی در طرز تفکر ایرانیان شکل گرفته که به تدریج به سوی تکرار شناختی می‌رود، من می‌گویم این خیلی خوب است. به عبارت دیگر جامعه روشنفکری ما به تدریج به تکرار شناختی دارد احترام می‌گذارد. درست عکس روشنفکران نسل اول که ممکن بود چنین امری در آنان ضعیف باشد. بنابراین این موضوع یک وجه تسمیه است و بنابراین بنده و شما هم با یکدیگر تعارضی نداریم. زمانی نیز مطرح می‌کنید که علوم انسانی نیاز دارد هرچا می‌رود، با فرهنگ، الگوهای زیستی و تجربیات تاریخی تطابق پیدا بکنند. من این را می‌فهمم. زیرا می‌گویم اگر این کار را نکنند مشکل دارد. حتی مارکس هم معتقد بود که گفتمان‌اش باید مبتنی بر عینیت باشد. اما زمانی به‌من می‌گوید علوم انسانی اسلامی، سپس تحلیل‌تان این است که باید علوم انسانی را اسلامی کنیم، چرا؟ برای این که می‌خواهیم برخی از شاخص‌های فرهنگی‌مان را در تحلیل بیاوریم. این‌جا من باهاش مشکل پیدا می‌کنم. آن قید شناخت، شما را دچار مشکل می‌کند و آن تکراری را که شما به‌عنوان شناخت بهش نیاز دارید، به‌طور ناخودآگاه از دست می‌دهید.

رساله

## یک کلمه

میرزا یوسف خان مستشار القوله

به همراه دو پوست نقاشی

«تلمبه به مستشار القوله»

میرزا فضل‌الله آخوندزاده

را مطرح کنید، ولی امکان‌اش نیست. به همین دلیل است که گفتم اگر راه سوم وجه تسمیه باشد، یا آن مشکلی ندارم. ولی اگر این وجه تسمیه تبدیل به نوعی شناخت شود، در عمل در بلندمدت این قید شما را محدود می‌کند. این بلا در دوره‌های مختلف تاریخی بر سرمان آمده است. مگر خلیل ملکی که جدا شد، گفتمان‌اش چه بود؟ مگر غیر از این بود که می‌خواست گفتمان بازتری را فراهم کند. جلال آل احمد مگر نمی‌خواست چنین کاری بکند. بعد در نهایت گفتمان نهایی جلال چقدر اجازه داد تا گفتمان‌های دیگر ظهور و بروز یابند. هم چنین شریعتی. به عبارت دیگر گفتمان آزاد شما می‌تواند از روش شناخت شما جدا باشد. زیرا در روش شناخت به‌طور عملی هسته‌هایی شکل می‌گیرد که می‌تواند ما را دچار خطای تاریخی در پروسه بکند. اگر شما دچار چنین خطایی نشوید، ولی نسل بعدی، دچار آن خواهند شد. این دعوا را در باره‌ی مارکس با جدای سازی مارکس تاریخی از واقعیت مارکس هم داریم.

◀ این بحث با بحث قبلی شما تا اندازه‌ای تعارض پیدا می‌کند به طور مثال راه سوم می‌تواند بیان می‌کنند که مدرنیته به‌عنوان راه امری است که در درون خودش مکاتب مختلفی را پرورش داده است. از جمله در نهایت پست‌مدرن را هم تولید می‌کند. اما پست مدرن راه یا یک پروژه است؟ بنابراین اگر پست مدرن هم از قاعده مدرنیته خارج شود، مدرنیته جای دیگر خودش را سامان می‌دهد. این موضوع در مورد راه سوم نیز صادق است. اگر روش شناخت خاصی بخواهد راه سوم را به انحصار در آورد، ویژگی‌های راه سوم، سامانه‌های خود را در جای دیگری مستقر می‌کند. ضمن این که مگر نازیسم سنبل مدرنیته و نماینده خاص مدرنیته بوده است؟ نوذری: با بحث آقای مقیمی در باره‌ی خطری که مطرح می‌کنند اشتراک نظر دارم، و آن این که اگر راه سوم به‌عنوان منبع شناخت و یک مقوله شناختی، با داعیه شناخت مشخصی تلقی بشود، از آن جا که این شناخت در نهایت در قالب یک ایدئولوژی سربر خواهد آورد، بن بست به‌دنبال خواهد داشت. شما نیز مطرح می‌کنید اگر راه سوم در قالب پروژه مطرح شود، همان خطرات را به‌دنبال دارد. بنابراین بهتر است از نکات مشترک عبور کنیم و به دیدگاه‌های مشترک دیگری برسیم. یعنی امکان یا امتناع شناخت‌های متعدد یا امکان یا امتناع راه سوم‌های مختلف. چون اگر ما راه سوم دینی یا مارکسیستی مطرح بکنیم، و این پسوند یا پیشوند را به راه سوم بدهیم، در هر صورت آن شناخت‌ها امکان راه سوم را به امتناع تبدیل خواهد کرد. و در آغاز، ما راه ظهور و بروز راه سوم‌ها را خواهیم بست. ضمن این که ما به یک اصل قائلیم و آن این که هم از دل گفتمان‌های مارکسیستی، و هم از دل گفتمان‌های دینی، و هم از دل گفتمان‌های لیبرال نیز امکان ظهور و سربر آوردن آنچه ما از آن به‌عنوان راه سوم یاد می‌کنیم، به‌طور قطع وجود دارد. زیرا استمرار هر یک از این جریان‌ها، لازمه‌اش دیدن شرایط، مقتضیات، و مناسبات دایما در حال تغییر است. کما این که گفتمان‌هایی که بر اصول خود تاکید و اصرار می‌ورزند از آن‌ها دیگر اثری نیست. اگر این‌ها معتقدند که مسایل جامعه را می‌بینند باید متناسب و خوردن آن مسایلی که می‌بینند، راه حل ارائه بدهند و ارائه این راه‌حل امکان‌پذیر نخواهد بود مگر این که در آنچه به‌عنوان ابزارها و ذخیره‌های خود دارد بازنگری و تغییر ایجاد کند. و این خود مستلزم آن است که از منظرهای متفاوت به پدیده‌ها بنگرد. ما شاهدیم که از دل پروژه مدرنیته، پروژه‌های متعدد دیگر مثل پس‌اساختارگرایی، و همین‌طور پسامدرنیته و جریان‌های مختلف دیگر در ادامه و تداوم پروژه مدرنیته سربر آورده‌اند. اگر راه سوم جدید، هم چنان بر پاره‌ای از راه‌حل‌ها و مسایل تاکید بورزد و بقیه مسایل را نادیده بگیرد، رویکردی تک بعدی خواهد داشت. در تاریخ معاصر مسایل زیست محیطی و آلودگی و محصول زندگی سه دهه اخیر بشر است اگر به‌این‌ها نپردازد خودپدیده خود به‌عنوان یک جریان غیرتاریخی یا ناتاریخی لقب می‌گیرد و به‌عنوان جریانی تلقی می‌شود که درون‌بینی و فراسمت لازم را ندارد و با نداشتن راه‌حل‌های لازم، طبعاً مخاطب خودش را نیز از دست می‌دهد.

مقیمی: ضمن این که فهم هم در پروسه اتفاق می‌افتد. در روان‌شناسی در بحث آگاهی ناسازگار را داریم. یعنی با آگاهی مواجه می‌شویم که درست‌تر از ذهنیت قبلی شما است. اما تا زمانی که این آگاهی درونی بشود، و تبدیل به کنش بشود، پروسه زمانی خاص خودش را دارد. می‌خواهم بگویم که همیشه ضعف از فهم نیست.

◀ تردیدی نیست که آنان به پروسه نظر دارند و فارغ از مدعیات، با نظم و روایی سروکار دارند که باید ببینند فرهنگ جامعه یا فرهنگ روشنفکری، تا چه اندازه قادر بوده فرهنگ دموکراسی شدن را در خود به‌وجود بیاورد؟ راه سوم‌ها می‌گویند به این مبنا نظر دارند.

نوذری: بنابراین من این‌جا می‌خواهم این نتیجه را بگیرم که احاله دادن بخشی از ناکامی‌های روشنفکران، یا داعیه‌های راه‌سومی، به دوش راه سوم‌ها و روشنفکران، درواقع ندیدن زمینه‌های این ناکامی‌ها است و آن این است که آنچه را ما به‌عنوان بستر یا جامعه در نظر می‌گیریم، متشکل از الیت‌ها، نخبگان، توده‌ها، دولت، ساختار سیاسی، ساختار قدرت، شهروندان و طبقات اجتماعی مختلف است. در این معنا میزان موفقیت یا ناکامی راه سوم یا به‌تعبیر موسع‌تر کلمه روشنفکران به‌زعم من باید آن را در پیوند با جامعه که متشکل از اجزا مختلفی هست در نظر بگیریم. به‌این معنا که آیا جامعه قابلیت پذیرش بسیاری از فرمول‌ها و طرح‌ها را دارد؟ داعیه‌های روشنفکران و راه‌سومی‌ها قرار است در کدام کانتکست طرح شود؟ در کانتکستی که در حال و هوای ماقبل مدرن و کلاسیک دارد سیر می‌کند؟ وقتی برخی از رهبران سیاسی به راه‌حل‌های خرافاتی دل بسته‌اند تا جایی که بخش عظیمی از معضلات را به‌چاه جماران حواله می‌دانند، آنگاه از بخشی از جامعه که دنباله رو آنان هستند چه انتظاری می‌توانیم داشته باشیم. بنابراین نباید مشکلات تنها به روشنفکران و راه سوم‌ها نسبت داد، آنان چه در عزا و چه در عروسی ذبح شده‌اند و تمام بارگناهان به دوش آنان احاله شده است. و این احاله همواره در تاریخ معاصر از سوی رهبران به روشنفکران صورت می‌گرفت و آنان را مقصر می‌دانست. درحالی که این معضلات را باید در جامعه، ساختارهای قدرت و سیاست جست‌وجو کنیم.



اگر راه سوم در قالب پروژه مطرح شود، همان خطرات را به‌دنبال دارد. بنابراین بهتر است از نکات مشترک عبور کنیم و به دیدگاه‌های مشترک دیگری برسیم. یعنی امکان یا امتناع شناخت‌های متعدد یا امکان یا امتناع راه سوم‌های مختلف. چون اگر ما راه سوم دینی یا مارکسیستی مطرح بکنیم، و این پسوند یا پیشوند را به راه سوم بدهیم، در آغاز، ما راه ظهور و بروز راه سوم‌ها را خواهیم بست

با تدوین حقوق بشر، سند محرز چنین برآنتی است. از دیدگاه آنان راه سوم به‌معنای مشارکت همگانی برای ایجاد افق‌هایی جدید است تا همگان بتوانند پویایی خود را از جمله پویایی اندیشه را حفظ کنند. از منظر حامیان این راه، افزایش یک ریال به سپرده‌های تاریخی‌شان، خود به‌معنای آفریدن افق و حفظ آن برای تحرک و پویایی از جمله پویایی اندیشه است از طریق هم‌افزایی نیروها مخالف از طریق گفت‌وگوی انتقادی. در این‌جا هرکسی خودش است، نیروهای مذهبی و غیرمذهبی نیز از این خصلت برخوردارند و قرار نیست من شما باشم یا بالعکس. درعین حال آنان معتقدند راه سوم ظرفیتی سهم‌ستان دارد. به اندازه‌ای که نیروهای اجتماعی و فکری با تکیه بر فکر و استراتژی‌شان مشارکت کنند و به دنیای اندیشگی سپهر انسانی و ایرانی شکل دهند، در آن سهم می‌شوند. و اتفاقاً به‌غیر از پویایی در جهت تدوین قوانین و قواعد آزادی و عدالت، توافق بر این اساس که ما با یکدیگر کاملاً متفاوت‌ایم، اساس شکل‌گیری راه سوم است که اجازه نمی‌دهد یک ایدئولوژی بر دیگر افکار حاکمیت یابد؟

مقیمی: وقتی قرار است گفتمان دینی، راه سوم شود، و به آن قید شناختی می‌زنید، من با آن مشکل دارم. اگر بحث همزیست‌گرایی و حقوق ناشی از آن را مطرح کنیم، ممکن است در یک جامعه دینی، طرح بحث معنایش را تا حدود زیادی از دست بدهد. آن یک‌ریالی که می‌گویید، دعوایمان از همین‌جا شروع می‌شود. شما حتی ممکن است با من همراهی کنید و بگویید اجازه دارید این

